

شهيد ابراهيم بحرينى



سماهه جامع سرداران و دو هزار شهيد استان بوشهر

نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۱/۱۵
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۶/۱۶
محل شهادت	مهران
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	-
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	بrazجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

آنچه برای خداد تقدیم میشود باقی است و این شهدا زنده اند. امام خمینی .

بنام .. پاسدار حرمت خون شهیدان و با سلام و درود فراوان بر امام امت این معلم جهاد و شهدات و درود و سلام بر سنگر نشینام جبهه حق علیه باطل و نور علیه ظلمت و درود بی جز و حصر شهیدان همیشه شاهد تاریخ که بانثار خوی پاک خود تداوم انقلاب را تضمین کردند هر گاه صحبت از شهید به میان می آید و هر گاه که نام شهید بچشم میخورد بی اختیار اذهان مردم به زندگی او متوجه می شود انسان این آرزو دارد که بداند راز رستگاری شهیدان چیست و زندگی افتخار آفرین آنها از لحظه تولد که برای همه مادرش زندگیست تا لحظه رفتن که چگونه رفتن را به ما می آموزند و با آشنایی با این آیتهای ایثار و فداکاری که انسان می تواند بسوی مقصد و هدف شهید گام بردارد شهادت یک شهید این اثر را دارد که مردم را متوجه رسالتی که در قبال خون او دارد بنماید و همین جلوه از یک تداوم است که در جامعه بنام راه شهیدان می شناسم امید است با ارزشی که این شهیدان در پیشگاه خداوند دارند آن اجری که زند پروردگار دارند مشعل هدایت ما شوند و دست منارا هم بگیرند و از این کوره را جهان ماده با راه سرخ و جاویدی که خودشان رفتند ماراه راهنما باشند. یکی از چهره های تابناک شهید عزیز ابراهیم بحرینی است که در سال ۱۳۴۶ در بندر گناوه در دامن مادری پاک و خانواده ای مومن دیده بجهان گشود و در سال ۱۳۵۳ بر اثر فقر مادی همراه با خانواده به برازجان آمدند و در حسین آباد برازجان (محل شهید دستغیب) سکونت گزیدند. از ابتدای تشکیل بسیج مالک اشتر در حسین آباد مشتاقانه جهت ثبت نام شتافت ولی با صغر سنی که داشت مانع میشد که بتواند عضو بسیج شود اما او با علاقه شدیدی که داشت که به بسیج داشت شب همراه با شهید محمد نوری به خانه نمی رفتند و کنار برادران بسیج پاس می دادند تا اینکه عضو بسیج شد آنگاه چه شبیایکه به نگهبانی و انجام ماموریت در بسیج مشغول بیود و شاید تمام اوقات فراغت خود را در آنجا می گذارند. به حق می توان گفت بسیج مالک اشتر مرهون زحمات و فداکاریهای اوست. هر گاه سخن می گفت سخن از جبهه بود هر گاه سخن از جبهه بمیان می آمد اشک شوق در چشمش حلقه میزد. شهید بحرینی سه مرتبه توفیق رفتن به جبهه و حضور در میدان جهاد را پیدا کرده بود اولین دفعه در سال ۶۱ در حمله پیروز مندانه بیت المقدس بود همراه با دیگر رزمندگان همیشه پیروز اسلام و اتکا به پروردگار متعال موفق شدند خرمشهر را از دست متجاوزین آزاد سازند و مرحله دوم در اوایل سال ۶۲ بود که به جبهه زبیدات عراق رفت حدود سه ماه در جبهه بود و با متجاوزین دلیرانه جنگید تا اینکه مجروح شد پس از چند روز در بیمارستان به خانه مراجعت کرد اما روح بزرگ او نمی گذاشت جسمش آرام بگیرد و عشق به جبهه و جهاد چنان او را مجذوب کرده بود که هنوز یکماه نشده بود که از جبهه بر گشته بود دوباره در آخر ماه مبارک رمضان همراه با گروه دیگر از سربازان اسلام عازم جهاد شدند و بسوی جبهه این سرزمین موعود جایگاه انوار الهی شتافت چون او معشوق خود را در جبهه جستجو میکرد و مکرر صحبت از شهادت میکرد و میگفت من هم باید شهید شوم در این سفر آخر خودش گفته بود که دیگر بر نمیگردم یا شهید شوم یا میمانم تا نابودی کامل کفر .

پس از سه بار حضور در جبهه معنویت جبهه او را ساخت و آمادگی پیدا کرد تا مخاطب و به خطاب ارجعی الی ربک شود در نتیجه صبح روز ششم شهریور ماه ۱۳۶۲ در جبهه زبیدات این ندا را لبیک گفت و اثر اصابت ترکش خمپاره مزدوران استعمار و جنود شیطان به آرزوی دیرینه و همیشگی خود رسید و شهادت این معراج انسانهای عاشق را خریدار گردید و به خیل عظیم حسینیان پیوست لباس زیبای شهادت بر اندامش مبارکباد و مبارک باد این شهادت بر مادری که تنها پسرش را در راه داد و همچنین بر پدر و خواهران و فامیل و ملت ایران. اما ای ابراهیم عزیز امروز اگر تو در میان مانیستی ولی یاد تو در کانون سینه ما یادگار تست و گلهای سرخ بهاری جوانی تو را بیاد می آورد چه شبها که به سحر رسید و ماهتاب نظاره کنان ترا میدید تفنگ بدوش که به نگهبانی جوانی تو را بیاد میاورد چه شبها که به سحر رسید و ماهتاب نظاره کنان ترا میدید تفنگ بدوش که بدوش که به نگهبانی مشغول بودی و چه

سحرها به رسید که چشم بیدار و تیز بین تو در سنگر حرکات دشمنان دین را کنترل میکرد.

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم ترا

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم ترا

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور،

تنها نگشته ای که هویدا کنم ترا.

وصیت نامه

با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب و با سلام بر رزمندگان اسلام و با سلام بر شهیدان اینجانب ابراهیم بحرینی وصت نامه خود را می نویسم خدایا تو را شکر می کنم که توفیق پیدا کردم و به جبهه بیایم و در راه حق کوشش کنم. مردم حزب الله اکنون که جبهه ها نیاز به نیرو دارد ما باید بشتابیم و خود را بهی جبهه برسانیم. ای مردم حزب الله امام را تنها نگذارید و همیشه امام را دعا کنید و مردم مسئله اصلی را فراموش نکنید من فرمان امام را لبیک گفتم و می روم تا دین خود را به اسلام و میهن ادا کنم خدایا تو خود می دانی که من برای مقام اسلحه نگرفته ام فقط هدفم خداست. فقط می رویم تا صدام را سرنگون کنیم و به قدس برویم.

والسلام ابراهیم بحرینی ۶۲/۴/۱۷

خاطرات

خاطره ای از برادر شهید ابراهیم بحرینی:
با عرض سلام وتشکر:

بزرگترین و شیرین ترین خاطراتی که از برادر شهیدم دارم خدمت شما عرض میکنم. برادرم از شهرستان برازجان اعزام به جبهه های نبرد شد وبعد از گذشت سه ماه از انجام خدمت ولبیک به فرمان امام راحل اوایل ماه مبارک رمضان به شهر شهید پرور برازجان برگشت. با وجود اینکه از شدت انفجارات و شیمیایی دشمن از ناحیه چشم نیز ناراحت و حتی یکی از چشمها بی نهایت قرمز شده بود. وقتی که سه الی چهار روز در منزل به سر برد به پدرم گفت که نیاز به لباس نظامی دارم. پدرم از فروشگاه ارتش بوشهر لباس نظامی برایش تهیه نمود و مجدداً میخواست به جبهه برود. خودم به محل اعزام بسیجیان رفته تا رفتن به جبهه او را منع کردم. او به خانه برگشت و راهی شهر نازنین حضرت شاه چراغ شیراز شد. به صورت مکالمه تلفنی با یکی آشنایان که او نیز سرباز امام زمان و طلبه شهید محراب آیت الله دستغیب بود صحبت کردم و به او گفتم برو و برادرم را از جبهه رفتن منع کند. او نیز گفت که موقعی که به شیراز رفتم با دوستانم به شاه چراغ رفتم و دیدم که ایشان در حرم مطهر شاه چراغ ایستاده است. هر کاری که او کرده بود که او را منع کند او راضی نشده بود. البته این را بگویم که ممانعت پدرم به خاطر موج های انفجاری بود نه چیز دیگر. خلاصه او از شیراز اعزام جبهه های حق علیه باطل شد. بعد از گذشت ۸۰ روز نامه ای از برادرم به دست ما رسید که در آن نوشته شده بود هفت روز دیگر به مرخصی می آیم و وبه خانه برمیگردم و درست و دقیقاً هفت روز بعد خبر شهادت ایشان به خانه ما رسید. روحش شاد و یادش گرامی باد.



سامانہ جامع سرداران و دوحہ ششمیہ استان بوٹھر